

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که در این باب ۲۹، ۳۹ معذرت می خواهم از ابواب ما یکتسب به از جامع الاحادیث، جلد ۲۲، به اصطلاح، ایشان متعرض معونة الظالم شدند. و باب ۴۰ که انشاء الله می آید باب تحریم الولاية من قبل الجائر. این را جداگانه مرحوم شیخ دارند. این را باز جداگانه در مسائل مکاسب محرمه آمده. آن باب ۴۰ را بعد متعرض می شویم. فعلا در این باب به اصطلاح

عرض کنم که بحث درباره این روایاتی بود که در اینجا هم آمده و گفتیم این روایات به لحاظ به اصطلاح مصدرش، سندش، متنش، به این لحاظ های مختلفی که هست، اینها را بررسی بکنیم.

عرض کنم که یک روایتی را به شماره ۱۴ دیروز از مستدرک خواندیم که نقل کرده ایشان از شیخ مفید فی الروضة، عن ابن ابی عمیر عن ابن ولید. عرض کردم به اینکه در این کتاب هایی که ما دیدیم یا در آثار شیخ مفید کتابی به نام الروضة به ایشان نسبت داده نشده است. و خود مرحوم آقای حاجی نوری هم در مستدرک راجع به این روضه شیخ مفید چیزی ننوشته است. بعد دیدیم یکی از آقایان توجه نکرده، ظاهرا آنچه که ایشان در اینجا نقل کرده، از مجموعه ای است که به خط جد پدر شیخ بهایی بوده است نه جد خود شیخ بهایی. محمد بن علی بن فلان جباری رحمة الله علیه. ایشان یک مجموعه خطی دارد، مجموعه ای بوده که روایات متفرقه است. و از جاهای مختلف و فواید متفرقه که مجموعه سه جلد می شود. به نظر من چاپ شده باشد. به نظر من اخیرا این مجموعه مرحوم جد پدر شیخ بهایی چاپ شده باشد.

ایشان مرحوم جد پدر شیخ بهایی در آن مجموعه این را از مفید یا کذا یک نفر دیگری غیر از مفید ماست. چون مفید یک عنوان عام بوده، به اصطلاح اگر بخواهیم امروز مرادفش را بگوییم نظریه پرداز مثلا یا پروفیسور به اصطلاح. شخصی که در حد این باشد که بالاتر از استاد، در حد این باشد که به اصطلاح امروز ما آیت الله العظمی مثلا. مقام صاحب نظری باشد این را اصطلاحا مفید می گویند.

ما مفید چند تا داریم؛ یکی نیستند، لکن معروفش شیخ مفید است. بعد از او در درجه دوم پسر شیخ طوسی را هم مفید ثانی می گویند. ابو علی پسر مرحوم شیخ طوسی.

علی ای حال این شیخ مفید، مفید معروف نیست. ظاهراً در آن مجموعه ای که به خط جد پدر شیخ بهایی بوده، از روضه یکی کتاب روضه است مال یکی از علما، او هم ملقب به مفید است. اسمش هست در بحار. همین طور است ظاهراً این طور باشد. روضه هم یعنی مثل کشکول، مثل بوستان. روایات متفرقه ای بوده، روایات مختلفی ای بوده است.

خود مرحوم حاجی نوری هم در خاتمه مستدرک تحت عنوان مجامیع از این مجموعه اسم برده است. این که گفتم تحت عنوان روضه اسم نبرده، تحت عنوان مجامیع، یک شرحی هم راجع به این مجامیع داده و شرح راجع به مرحوم جد پدر شیخ بهایی.

علی ای حال کیف ماکان خب به لحاظ ارزش علمی خب خیلی ضعیف است؛ چون حالا هم روضه مال آن مرحوم مفید، خیلی روشن نیست. خود اینها به نحو در قرن به نظرم می آید که پدر جد یعنی جد پدری مرحوم شیخ بهایی به نظرم تاریخ خود آن نوشته را هشتصد و خرده ای زده، به نظرم این جوری می آید. تاریخ زده و به نحو وجاده هم هست. ارزش علمی ندارد. آن که خب راجع به خود حدیث فی نفسه.

حالا عن ابن ابی عمیر عن ولید بن صبیح کابلی؛ خب وقتی نسخه مشوه باشد، این روایت در مصادر ما ابن بنت الولید آمده که خواندیم. ابن بنت ولید بن صبیح، که در تهذیب شیخ هم آمده است. اما در این کتاب از خود ولید بن صبیح است. آن هم کاهلی است، اینجا کابلی آمده است.

بله، و مثل اینکه نقل به معنا هم شده است. چون آنجا دارد من سود اسمه فی دیوان ولد السابع؛ اینجا دارد فی دیوان بنی شیبان. یک نقل به معنایی هم شده است. حالا آنها جای خودش.

پس یک بحث راجع به حجیت حدیث و آیا حجیت هست؟ با این شواهد که قابل حجیت نیست. به نحو وجاده و در مجموعه مثل کشکول مانند و آن مصدر هم وضع روشنی ندارد. خود این مجموعه هم ارزش علمی به لحاظ حجیت ندارد. این جای خودش.

انما الکلام یک نکته فنی دیگری من عرض بکنم و آن اینکه اصلاً اینجا در این کتاب جامع الاحادیث یک شماره برای این زده، شماره ۱۴. آن حدیث ابن بنت ولید را آورده شماره ۱۳، این شماره ۱۴. من سابقاً چند بار عرض کردم. متأسفانه این بوده شاید تا حالا هم عده ای گاهی چون از من سوال می کنند با تلفن، هنوز هم در ذهن عده ای هست. مثلاً فرض کنید در این باب ایشان مثلاً می گویند این آقا در این مسئله ۳۰ تا حدیث آورده، چهل تا حدیث آورده. شماره گذاری می کنند چهل تا حدیث سی تا حدیث. این یک نکته ای است که خیلی

قابل توجه است و آن نکته این است که ما اگر دیدیم از نظر فنی این برگشتش به همان است، دیگر بر این شماره ننیم. من می خواهم این را بگویم. الان ایشان مثلا این را شماره ۱۴ زده. خوب این روشن شد برای ما که این حدیث در اصل، حالا آن مجموعه مرحوم محمد بن علی جبائی بوده، پدر جد پدر مرحوم به اصطلاح شیخ بهایی، یعنی شیخ بهایی محمد پسر حسین بن عبد الصمد بن محمد به اصطلاح پدر جد شیخ بهایی، پدر عبد الصمد، صاحب این مجموعه.

پس خوب دقت بکنید ما معتقدیم اگر بشود این احادیث را، اینهایی که به حسب ظاهر مثلا خیال می کنند دو تا حدیث است، سه تا حدیث است، پنج تا حدیث است، بعد شماره می بینند، می گویند آقا در این مطلب، مطلبی فرمود که با چهل تا حدیث مخالف است. خوب که دقت می کنیم می بینیم مثلا ۱۵ تا است یا ۱۲ تا است. یا همه اش هشت تا است مثلا. این حدیث در حقیقت چرا؟ چون آن صاحب روضه که از علمای متأخر است. آن که از یک حدیث کتاب دیگر گرفته. حالا فرض کنید نسخه ابن ابی عمیر مثلا نزدش بوده است. از ولید بن صبیح. ما آنجای دیگر داریم عن ابن بنت ولید و مضمونش هم یکی است. من سود اسمه فی دیوان بنی شیبان فی دیوان ولد عباس، سابع؛ مضمونش هم یکی است واضح است.

به نظر ما دیگر این شماره جدید نمی خواهد. خوب دقت بکنید. بلکه طبق تصویری که ما ارائه کردیم، الان در همین باب، مرحوم ابن کتاب، شماره ۱، به نظر ما از سکونی است. شماره ۲ از سکونی است. شماره ۳، همه اش، اگر این شماره ها را بر می داشت یک حدیث سکونی گفته می شد. هفت تا متن از حدیث سکونی بود. هفت تا شماره زده است. به جای این هفت تا شماره یکی می زد، آن وقت این متن حدیث سکونی حدود یک صفحه بود. تکه پاره شده، این حدیث تکه پاره شده است. این را یک جامی آورد می شد یک حدیث، یک کتاب، یک مصدر، یک سند.

آن وقت این حدیث سکونی از طرق مختلف به ما رسیده است. آن وقت می آمدیم آن طرق را حساب می کنیم. من به نظرم می آید که این یک نکته ای است که خیلی دقت می خواهد. دیگر نمی گویند در این مسئله چهل تا روایت است، سی تا روایت است. وقتی نگاه می کنیم ممکن است هشت تا روایت باشد. شماره گذاری که کردند کار را یک مقداری خراب می کند. این که شماره می دهیم. مثلا همین جا برای این حدیث شماره بدهیم. خیلی بعید است، این همان حدیث است. حالا نسخه،

س: خیلی فرق می کند، یعنی از یک تصحیف هم بیشتر است مثلا

ج: بحث تصحیف نیست. نه، تصحیف نیست. بحث تقطیع روایت است.

س: الان یکی اش مثلا خنزیرا یکی اش مسود عن وجهه؛ خب این دو تا

ج: خب دارد الخبر، بقیه اش نیاورده است آخر. چون بقیه اش را نیاورده، شاید هم و به حسب آن خنزیر مثلا، آن شاید توش باشد. من چون بقیه اش را نمی دانم. اگر آقایان مستدرک دارند. چون معلوم می شود مستدرک بیش از این نیاورده. اگر یک مجموعه حدیثی محمد بن علی جبائی چاپ شده باشد، نمی دانم در این کامپیوتر نگاه کنید. به ذهنم می آید که چاپ شده است.

البته مرحوم صاحب مستدرک می گوید سه جلد است، دو تایش را ما دیدیم، یکی را ندیدیم. به ذهن من می آید چاپ شده باشد.

س: آنجا هم الخبر است.

ج: بله آقا؟

س: مستدرک هم الخبر است.

ج: عرض کردم ایشان ظاهرا از مستدرک ناقص نقل کرده است. خود مستدرک ناقص نقل کرده است. اما اگر مجموعه حدیثی شهید چاپ شده باشد، چون مقدار زیادی اش هم ایشان از خط شهید اول گرفته است. که به آن می گویند مجموعه حدیثی شهید اول. خب این راجع به این حدیث شماره ۱۴.

س: ۴۰:۱۰

ج: خب می گویم همه اش یک حدیث می شود دیگر. در کتاب سکونی

س: خیلی فرق می کرد متن هایشان

ج: نه بینید پنج شش تا مضمون است. اینها را ما یک صفحه می آوریم، هر مضمونش را می گوئیم فلان حدیث، این قطعه حدیث این طریق به ما رسیده، این قطعه روی این طریق به ما رسیده است. همه اش یکی است دیگر هر سه یکی است.

بله اضافه بر سکونی بودن یک ارزش طریقی هم دارد. مثلا یک قسمتش از کتاب کافی رسیده، یک قسمت از جعفریات رسیده، یک قسمتش از کتاب نوادر فرض کنید سید فضل الله راوندی رسیده است. من می گویم بحث علمی اش این طوری است. وقتی بخواهیم شناسایی بکنیم، بهترین بحث این است.

س: یک حدیث بوده دیگر

ج: این رایک کلام در کتاب سکونی راجع به معونة الظالم؛ چون کتاب سکونی احادیث فراوانی دارد. نمی خواهم بگویم کتاب سکونی را همه اش را بیاورند. آنچه که به معونة الظالم است، حدود یک صفحه و مثلاً سه چهار سطر می شود از کتاب سکونی. اما سه سطرش با یک طریق، دو سطرش با یک طریق، پنج سطرش با یک طریق. هر کدام با یک طریق به ما رسیده است. روشن شد؟

من معتقدم از نظر فنی این راه درست است. از نظر فنی. چون ما اضافه بر بحث هایی که در حدیث می کنیم، این بحث که اگر خدا موفقتان کرد، یک جامع الاحادیث بنویسید، چه کار باید کرد. به نظر من لحاظ فنی اش این است. یک شماره دارد. این دیگر دو تا شماره و سه تا شماره نمی خواهد داشته باشد.

می گویم الان رسم شده است. اگر شما نگاه بکنید گاهی در همین جواهر، حالا غیر از این کتاب های حدیثی، گاهی می شود در یک باب شاید در یک مسئله فقهی حدود هفده هجده تا حدیث می آید. خیلی هایش تکرار است. لکن یکی در کافی، یکی در کتاب آن، یکی متش به نظرم، جمیل عن زراره، یکی حریر عن زراره است، یکی فلان، اینها را خیال کردند احادیث متعددی است. نه اینها احادیث متعدد نیست. خب طبعاً کم و زیاد دارند، اختلاف دارند. لذا بخواهیم وقتی شناسایی بکنیم می گوئیم از زراره یک حدیث است، لکن در متنی که نقل شده، اینجاهایش اختلاف دارد. فلان شاگردش این جور نقل کرده، فلان شاگردش این جور. این به نظر ما خیلی بهتر است تا این را دو شماره برایش قرار بدهیم.

خب این هم راجع به حدیث شماره ۱۷ هم که سکونی بود. ۱۸ هم به نظر من ۱۸ هم بله، همان با سکونی است اما از مصادر اهل سنت از تنبیه الخواطر هم آورده است. رسیدیم به حدیث شماره ۲۰ و ۲۱. این حدیث شماره ۲۰ و ۲۱ تا اینجا یک امتیاز دارد و آن این که در اینها صحبت به اصطلاح کاری است که عنوان اعانه نیست، عنوان اعوان الظلمه هم نیست. این مسئله سومی است که مرحوم شیخ انصاری مطرح کرده. استاد هم مطرح کردند. چون اینها قبول کردند که اگر عنوان اعانه ظالم بود، حرام است. عنوان اینکه انسان را یؤید من اعوان الظلمه این هم حرام است؛ ولو اعانه نکند. مثلاً حاشیه ایشان است، هر جا می رود با او هست، هیچ کاری هم نمی کند، سیاهی لشکر باشد. عنوان اعوان ظلمه هم بود، حرام است. عنوان سوم، برای ظالم کار بکند، ولو کار خودش فی نفسه کار خوبی است. مسجد بسازد. ظالم به او گفته بیا اینجا برای من خانه بساز، آپارتمان به قول امروزی، برای من خانه بساز، قصر بساز که این ربطی هم به ذوق ندارد. مسجد مخصوصاً که دیگر ربطی هم به ذوق ندارد. بله این را برای ظالم می سازد. این خودش یک عنوانی است که محل کلام است.

این دو تا روایت به درد این کار می خورد. روایت شماره ۲۰ و روایت شماره ۲۱ به درد این کار می خورد. لکن مشکل این روایات عرض کردیم دیروز در بحث عرض کردم. ظاهرش مسجد است. می گوید فیدعی الی البناء بینیه او النهر یکره او المسناة یصلحها؛ می خواهد بگوید اینجا نهر بکشیم، نهر درست بکنیم، مسئول نهر و کاریز و مشابه ذلک چاه و اینها می شویم، این البته یک چیزی هم در این حدیث هم صدرا دارد هم ذیلا. ذیل هم که دیروز گفتیم. امام (ع) فرمود ان اعوان الظلمه یوم القیامه فی سراق من نار؛ که امام (ع) می خواهند بفرمایند که شما ولو مسجد را کار خوبی است برای او انجام می دهید این جزو اعوان ظلمه می شود. پس نیامده مسجد را جدا حساب بکند.

دومین نکته ای که در صدر هست، در روایت دارد ربما اصاب الرجل منا الضیق او الشده؛ یعنی کأنما در ذهنش بوده که اگر ضیق و شدت نباشد، ما این کار را نمی کردیم. همین مسجد را هم نمی ساختیم.

فیدعی الی البناء بینیه او النهر یکره او المسناة یصلحها فما تقول فی ذلک؛ از عبارت صدر این نکته در می آید. خوب دقت بکنید. از عبارت صدر این نکته در می آید که اگر این ضیق و شدت نبود، یعنی کأنما در ذهن او این بود، که به هر حال برای ظالم کار بخواهد بکند، ولو مسجد هم بخواهد بسازد، نهر هم بخواهد درست بکند، آن حرام است. لکن الان چون ضیق پیدا کرده، شدت در عسر و حرج واقع شده، ظاهرش این طور است. و لذا این روایت یک مشکل صدر هم دارد غیر از مشکل ذیل.

در روایت بعدی که ابن ابی عمیر عن یونس بن یعقوب قال قال لی ابو عبدالله؛ عرض کردیم ابن ابی عمیر کتابش در اختیار، در آن زمان موجود بوده، شواهدی هست که مرحوم شیخ طوسی مستقیم از این کتاب نقل می کند. لکن معظمش غیر مستقیم است. حدیث ۲۰ را هم مستقیم کرده، ۲۱ را هم مستقیم نقل کرده است.

عن یونس بن یعقوب قال قال لی ابو عبدالله لا تعنهم علی بناء مسجد؛ با اینکه بناء مسجد مشکل ندارد. باز هم اینجا تعنهم آمده. این اگر نبود؛ یعنی اگر این کلمه لا تعنهم، اگر آن لا تمنوا، مثلا لهم، باز مشکل نبود. چون کلمه اعانه آمده، یعنی بعبارت اخری در یکی عنوان اعوان الظلمه آمده، یکی عنوان اعانة الظالم آمده. یعنی اگر مسجدی ساخته بشود، نهری را هم اجرا بکند، بنائی هم درست بکند، ساختمانی هم بسازد، جزو اعوان ظلمه و اعانه بر ظلم است. این ظاهر این روایت.

در کتاب تنبیه الخواطر که مجموعه معروفی است اوس بن شرحبیل رفعه، من این را الان نشد مراجعه به روایات اهل سنت بکنم، ببینم این را در کجا استخراج کردند. اگر آقایان سریعا بتوانند نگاه بکنند.

.....
رفعه من مشی مع ظالم؛ البته عرض کردم در اصطلاح اهل سنت رفعه یعنی قال رسول الله (ص). اگر گفت رفعه یعنی قال اوس قال رسول الله (ص)، اسناد به رسول الله (ص). رفع در اینجا به معنای ارسال نیست. اگر گفتند ابن عباس رفعه یعنی قال رسول الله (ص). علی بن ابیطالب (ع) رفعه یعنی قال رسول الله (ص). به معنای ارسالی که در ذهن ما هست نیست.

من مشی مع ظالم لیعینه و هو یعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام؛ این هم بد نیست؛ چون مشیء که حرام نیست. مشیء که ... لکن چون و هو یعلم انه ظالم، این احتمال قوی است که مشیء او جوری است که او را، یعنی مشیء کافی است که انسان جزو اعوان ظلمه بشود.

و هو یعلم انه ظالم؛

س: لیعینه هم دارد

ج: بله اینجا لیعینه هم دارد. لکن شاید من مشی لیعینه، یعنی با ظالم برود برای این که جنایت نکند. اگر ما باشیم و ظاهر روایت. اما اگر من مشی مع ظالم، که فقط با او باشد، همراهش باشد، هیچ کاری نکند، باز هم جزو معین حساب می شود، لیعینه. لکن اصطلاحاً در اصطلاح ما کسی که فقط مشیء بکند و کاری با ظالم انجام ندهد جزو اعوان ظلمه است. این دو تفرق می کنند. اعانة الظالم یعنی مثلاً می رود یک جایی می خواهد به مردم زور بگوید، این هم کمک کند همراه ظالم. اما اعوان هیچ کاری نمی کند، فقط همراه ظالم است. همین که همراهش راه می رود. این فقد خرج من الاسلام.

این پیدا شد؟ هست؟

س: اوس بن شرحبیل در الاستیعاب آورده

ج: شرح حالش را؟ جزو صحابه یعنی

س: این هم گفته، گفته ۱۹:۳۱

ج: شاید بنی مجمّع باشد.

نه این حدیث را من مشی مع ظالم لیعینه

س: ترمذی آورده. البته شرق الایمان نقل می کند

ج: شرق الایمان بیهقی، آن مال بیهقی است.

س: از ابو اسماعیل ترمذی

ج: غیر از این است.

س: مصادر زیاد دارد استاد

ج: بخوانید یک سندش را

س: ابو اسماعیل بن ترمذی حدثنی اسحاق بن ابراهیم حدثنی عمر و بن حارث حدثنا عبدالله بن سالم حدثنا زهیر بن محمد بن ولید حدثنا عامر حدثنا عیاش بن یونس عن ابا الحسن ۲۰:۰۳ عن اوس بن شرحبیل احد بن المجمع ج: مجمّع باید باشد.

س: حدّثه انه سمع رسول الله (ص)

ج: رفعه یعنی به این معنا. من مشی مع ظالم

س: من مشی مع ظالم یقویه و هو

ج: هان، به جای یعینه، یقویه. این یقویه از این یعینه بهتر است. یقویه یعنی همین که همراه ظالم باشد جزو حواشی او و عظمتی برای او درست بکند. و هو یعلم انه ظالم، این از این یعینه بهتر است.

این که من می گویم روی متن ها کار بشود مال این است. که دقت بیشتری. به نظرم یقویه از یعینه بهتر باشد.

به هر حال البته این از ترمذی معروف نیست. این از بیهقی خرابی اش زیاد است.

س: در آخرش من دارد لم یثبت شیخنا اسنادا

ج: بله همین است. درست است. تا خواندید متوجه شدم. من اول ذهنم رفت به بعضی دیگرشان. اولش اسحاق بن ابراهیم خیال کردم ۲۱:۰۵ دیدم نه آن کس دیگری است.

س: حاج آقا تاریخ بخاری کبیر، شرحبیل یا شرحبیل بن اوس اینجا آورده، بعد با همان مضمون قبلی

ج: خب این هم هست. البته خوب دقت بکنید. معلوم می شود که این اسمش از آن اسمائی است که بین پدر و پسر اشتباه شده است. این اهل سنت دارند، این کار خوبی است یعنی این کار، اصولاً، یعنی ببینید مثلاً فرض کنید حالا من نمی خواستم وارد این بحث بشوم. در استیعاب این اوس بن شرحبیل را آورده جزو صحابه. اولاً معلوم نیست اسمش اوس بن شرحبیل باشد. اصلاً ممکن است عکس باشد، شرحبیل بن اوس؛ چون بخاری به اسم دیگری آورده است. دقت بکنید. یک بحث خیلی این بحث، بحث جالبی است، خب رویش کار بشود، این را یک مقداری مرحوم آقای تاجیک حدی چون کار نخواستند روی این ۲۲:۰۳ مرحوم آقای تستری دارد. مرحوم آقای تستری، البته این کار خیلی واسع است. بیش از آن مقداری است که آقای تستری دارد. یک مقداری هم خود این آقای عسکری دارد که مأثراً من خمسون صحابی به اصطلاح مختلف، ۱۵۰ صحابی ساختگی. البته آن هر روایتی که در کتاب طبری یک قصه ای را نقل کرده از به اصطلاح این مردک کیست، سیف بن عمر تمیمی، این می گوید آن صحابی ساختگی هستند. حالا آن اثباتش کمی، غرض یک نکته ای هست، این ما مشکل داریم. این مشکل را الان دنیای اهل سنت، خود آنها هم رویش کار کردند نه اینکه انصافاً بگوییم کار نکردند. لکن یک جا کار نشده است. این کار را مثلاً اگر حالا فرض کنید حوزه علمیه قم مثلاً، حوزه شیعه انجام بدهد خیلی خوب است. یعنی یک مجموعه ای که، الان هم دارند می نویسند مجموعه افرادی به اسم صحابه.

اولاً گاهی اوقات اصلاً اسمش واضح نیست. این اوس بن شرحبیل یا شرحبیل بن اوس است. دوماً خوب دقت بکنید، این کتبی که به اسم صحابه نوشته شده و اثبات کردند که این شخص به نام اوس بن شرحبیل صحابی، از همین حدیثش اثبات کردند. دقت می کنید. یعنی وقتی که کتب صحابی، کتب رجال ما هم همین طور است. لذا من عرض کردم ما به جای اینکه مثلاً بگوییم ذکره شیخ فی الرجال فلان، اصلاً یک بحث کبروی تر، یعنی بحث بالاتری را باید مطرح بکنیم.

شیخ در قرن پنجم ایشان را در اصحاب الصادق (ع) آورده. فرض کنید در قرن سوم ممکن است مرحوم برقی آورده باشد. در اوایل قرن چهارم، ابن عقده آورده، خوب دقت می کنید؟ این که مصادر شیخ این است. این به صحابه ربطی ندارد، به ما هم ربط دارد.

این در حقیقت این طور نبوده که شیخ علم خاصی داشته که فلان بن فلان من اصحاب الصادق (ع). چنین چیزی نبوده، نه. مرحوم برقی یک روایت دیده که انتهای سند آن الی این شخص عن الصادق (ع). گفته این اصحاب صادق (ع). حالا مثل اینجا یک روایت دیدند که اوس بن شرحبیل قال رسول الله (ص). بعد دیدند اسناد لم یثبت. خب اسناد لم یثبت، کی گفته همچنین شخصی وجود خارجی دارد. یعنی ممکن است اصلاً عده ای از صحابه وجود خارجی شان مشکوک است.

چرا؟ چون اعتماد کردند روی یک حدیث ضعیف. با حدیث ضعیف اثبات وجودش را کردند. خوب دقت نکنید. اثبات وجود اینها جدا نیست، یک تاریخ جداگانه ای نبوده. مثلاً همین حدیث را دیدند و بعد مشکلات خیلی مشکلات دارد. غرض یکی دوتا، همین آقای مرحوم آقای تستری که عرض کردم در قاموس، چون مرحوم آقای مامقانی قدس الله نفسه، مقدار زیادی بلکه تقریباً همه صحابه را آورده، هنوز جای صحابی مجهول. ۲۵:۰۰ ایشان بعضی هایش را مرحوم آقای تستری در بعضی هایش با ایشان مناقشه می کند، مثلاً می گوید صحابی مجعول یا صحابی لم یسقط یا صحابی یمكن حسن حالی. ایشان می گوید مصدر صحابی بودن از فلان کتاب است و فلان روایت است، این روایت هم ضعف دارد و حتی فلانی هم گفته که این اسناد ثابت نیست. و این اصلاً رجل موهوم است. یا گاهی اصلاً اسم واضح نیست. مثل اینجا. اوس بن شرحبیل است. ما حتی داریم مثلاً جعفر بن فلان. در یک روایت دیگر که همان روایت است و به همان سنی ها البته، همان حالا حسین بن فلان، که آدم اصلاً نمی فهمد که این شخص حسین است یا جعفر است. چون جعفر در قدیم با حسین اشتباه می شده است.

غرض خوب دقت کنید، ما در بحث صحابه مثل استیعاب که الان ایشان اسم بردند، این کار اگر بشود در حوزه های ما بسیار کار خوب و دقیق و علمی است. یکی یکی تمام این صحابه ای که به عنوان صحابه از آنها نام برده شده، تحلیل دقیق بشود که مستند علمی اینها چیست. به کجا می رسد. و دائماً نه غالباً، حالا غیر از آن چند تا صحابه مشهوری که در تاریخ هست، بقیه شان به روایاتشان است. که مثلاً روی عن فلان. بعد که آدم نگاه می کند می بیند خب سندش ضعیف است یا مثلاً اسم مشتبّه است یا مشکلات دیگری دارد.

س: ۲۶:۳۰ همین شرحبیل بن اوس و یقال اوس بن شرحبیل

ج: گیر کردند، احسن

البته عرض کردم انصافاً اهل سنت از همان قرن های سوم و چهارم این نکات را هم ملتفت شدند. اما دیگر برف انبار کردند روی همدیگر جمع آوری کردند.

س: حاج آقا بعضی از نقل هایش هم لقیوبه و یعینه هم ندارد اصلاً کلاً من مشی مع ظالم هو یعلم انه ظالم

ج: باز این بهتر است باز این از آن بهتر است. و هو یعلم انه ظالم فخرج من الاسلام.

حدیث شماره ۲۳ کنز الفوائد کراچکی عن رسول الله (ص) قال من ترک معصية الله مخافة من الله ارضاه الله يوم القيامة و من مشى مع ظالم ليعينه و هو يعلم انه ظالم فقد خرج من الايمان به جای اسلام. من فکر می کنم حالا من ترک را نگاه بکنید معصية الله، فکر می کنم شاید در بعضی از نسخ همین روایت اوس بن شرحبیل یا شرحبیل بن اوس این صدر هم بوده است.

آن وقت عرض کردم عده ای از علما همین زمان، حالا هم هست، زمان ما مثل این ۲۷:۳۲ برداشته کتاب جامع صغیر سیوطی را که به حروف هجایی است برداشته ترجمه کرده به فارسی نوشته نهج الفصاحه. خب این می شود. همه اش را هم به رسول الله (ص) نسبت داده است. سابق هم بوده است. ظاهرا مرحوم کنز الفوائد که کراچی در قرن پنجم بوده، شواهدش نشان می دهد که همان حدیث اوس بن شرحبیل را نقل کرده است. این شعیری سبزواری هم که کتاب جامع الاخبار دارد. جامع الاخبار مال آن شعیری سبزواری است. آن هم از همان نقل کرده است. احتمالا یا خرج من الايمان را درست کردند خودشان یا من الاسلام پیششان بوده من الايمان بوده. دقت بکنید.

الان در اینجا این مولف کتاب یک شماره دیگر برای کنز الفوائد داده است. آن را نوشته ۲۲، این را نوشته ۲۳. معلوم شد که اینها یکی هستند. شماره دیگری نمی خواهد.

شماره ۲۴ عرض کردم این را سابقا هم خواندیم. در یک مجموعه ای است که بله، چیز نقل کرده، سکونی. دقت بکنید، من عرض کردم سابقا. عده ای از روایات سکونی سابقه در کتب اهل سنت دارد. این متنی که هست قال من نکث بیعة او رفع لواء ضلالة او کتم علما او اعتقل مالا ظلما او اعان ظالما علی ظلمه و هو يعلم انه ظالم فقد بریء من الاسلام. اینها معلوم می شود ریشه هایی داشته در میان صحابه. حالا سکونی با کمی کم و زیادش.

در کتاب باز شماره ۲۵؛ شاذان بن جبرئیل قمی در روضه و الفضائل. این را مرحوم آقای آقا شیخ آقا بزرگ هم اسمش را آورده است مال شاذان بن جبرئیل قمی. این شاذان بن جبرئیل قمی ربطی به فضل بن شاذان مشهور ندارد. اشتباه نشود. ربطی هم به آن ابن شاذانی که دیروز گفتیم به او هم ندارد. دیروز یک ابن شاذانی اسم بردیم. آن ابن شاذان چون دیروز من اجمالا عرض کردم که در کنز الفوائد دارد، شماره ۱۰. حدثنا الشيخ الفقيه ابو الحسن ابن شاذان، این محمد بن احمد بن علی بن شاذان. این ربطی به شاذان بن جبرئیل قمی ندارد.

این اسمش ابو الحسن است با اینکه اسمش محمد است، محمد را غالبا ابو جعفر می گویند. در اصطلاح قدیم غالبا متعارفش این بوده که اگر کسی اسمش محمد باشد، مثل امام باقر (ع) که محمد است و امام جواد (ع) ابو جعفر می گفتند. حالا ایشان ابو الحسن است

کنیه اش. ابو الحسن ابن شاذان. این ابن شاذان از مشایخ قم است و احتمالا بغداد آمده، چون نجاشی از ایشان نقل می کند. البته زیاد نیست، یکی دو مورد است به نظر. از ابن شاذان پسر حالا اسمش را بگذاریم.

قال حدثني ابي، این احمد است، احمد فضال ابن شاذان. این دو تا با این یکی فرق می کنند. و این دو تا هم باز با همدیگر یعنی پدر و پسر با این شاذان بن جبرئیل نسبتی ندارند و هر دویشان با فضل بن شاذان نسبتی ندارد. اصولا به احتمال بسیار قوی اینها قمی باشند. حالا چه جور شده، یا از جای دیگر آمدند. اما ما عرض کردیم یعنی صحبتی هم شد که فضل بن شاذان یمنی الاصل است. حالا چطور شده پدرش شاذان در نیشابور بوده، حالا اساسا مثلا از کوفه آمدند به نیشابور! چون یکی از قبایل معروف یمنی که مقدار زیادی شان هم در خراسان بوده و در لشکر نصر بن سیار بودند، ازدی، با همزه و ز، ازدی ها. مرحوم نجاشی فضل بن شاذان را اذی معرفی می کند. ازدی از عشایر یمنی است که در کوفه هم شأنی داشتند. لهم شأن من الشأن. معروف هستند ازدی ها.

علی ای حال شاذان بن جبرئیل قمی در کتاب روضه دارد باسناده عن عبدالله بن مسعود، چون این را الان من ندارم، نمی توانم سندش را بررسی کنم. عن رسول الله (ص) فی الحديث الاسراء. الان توضیح دادم این مثل و ما رثاه مکتوبا علی ابواب الجنة و النار؛ این با معراج می خورد نه با اسراء. ظاهرا در درس اول توضیح دادیم دوم بود کی بود؟ یک توضیحی راجع به این اسراء و معراج را عرض کردیم.

اصطلاح متعارف علمی اهل سنت این طور است. بعضی از علمای شیعه هم شاید... ما بین سفر حضرت از مسجد الحرام الی المسجد الاقصی را اسراء می گویند. از مسجد الاقصی به آسمان ها را معراج می گویند. فرق می گذارد بین اسراء و معراج. در ما گاهگاهی جابجا می شود. مثل اینجا اسراء آمده، نمی دانم حالا معراج قبلش بوده یا نه؟ و ما رثاه مکتوبا علی ابواب الجنة و النار. چند بار عرض کردم مجموعه احادیثی که در باب اسراء و معراج است، مقدمات و مؤخراتش و اینها را اگر انسان جمع بکند یک کتاب خوبی می شود. یک کتاب قطوری هم می شود، ۷۰۰-۸۰۰ صفحه می شود. خیلی توش مطالب هست. هم سنی ها خیلی از فضائل را بردند در همان صفحه اسراء و معراج، هم شیعه ها بردند. مثلا اینکه فرض کنید شیعه ها برای شهر قم آوردند که پیغمبر (ص) در شب معراج قم را دید و جبرئیل و فلان و قمی ها مثلا کذا گفتند، خود سنی ها هم در باب قزوین دارند. حالا تعجب است ابن ماجه در سننش آورده. در باب فضل قزوین که اهل سنت خیلی دیگر گفت خاکشان از ۳۳:۰۷

فی حدیث الاسراء ما رآه مکتوبا علی ابواب الجنة و النار؛ الان قشنگ است این، یعنی احادیثش جمع بشود یک بابی است.

س: قابل استناد است یعنی سندهایش چه جوری است؟

ج: بله خب معلوم است دیگر.

و ما رآه مكتوبا على ابواب الجنة و النار؛ قال و رأيت على ابواب النار مكتوبا على الباب الاول الى ان قال و على الباب الرابع مكتوب ثلاث كلمات اذل الله من أهان الاسلام اذل الله من أهان اهل البيت؛ اين اذل الله من اهان الاسلام مطلوبش خوب است واقعا مخصوصا در زمان ما خیلی به خاطر اين تكفيری ها خذلهم الله خیلی عنوان دارد.

اذل الله من اهان اهل البيت؛ كه اين هم می خورد به همين وهاييون خبيث. اذل الله من اعان الظالمين على ظلمهم للمخلوقين و على الباب الخامس مكتوب؛ سه تایی است اين. لا تتبعوا الهوى فلهوى يخالف الايمان و لا تكثر منطقك فيما لا يعينك؛ احتمال دارد و لا يكثر منطقك في ما لا يعينك؛ على اي حال ما به حسب ظاهر، و لا تكثر منطقك فيما لا يعينك فتسقط من رحمة الله و لا تكن عوناً للظالمين.

پس اعانه ظالم و عون لظالمين در ابواب الجنة هم نوشته شده است.

ما اين را سابقا يك توضيحي عرض كرديم. يك نکته جالبی است. رواياتی كه در باب اسراء و معراج و در باب مثلا لا اله الا الله محمد رسول الله على مثلا ولي الله يا حجة الله، در روايات ما هم هست ديگر. در روايات ما جور ديگری هست. على اي حال فكر می كنم اجمالا اصل مطلب درست بوده، و شايد هدف اساسی بيان مقام ملاكات بوده است. يعنى معلوم می شود كه حتى اگر در لسان رسول الله (ص) هم نمی آمد، اين ملاك بود كه عون ظالم بودن و معين ظالم و اعانه ظالم حرام است و قبيح است. بلكه بعيد نيست مثلا بگويم اينهاى كه در بهشت بوده، شايد اينها در جميع شرايع الهيه بودند. ملاك اين قدر قوی است، اين اين طور، دقت می كنيد؟ اين كه می برد به بهشت، اين احتمال هست كه چون قبل از خلق عالم و آدم و تمام اين حرفها، شايد ناظر به اين باشد كه اعانه ظالم اين قدر قوی است كه اين در بهشت موجود بوده است يا عون ظالم بودن. و لذا در تمام شرايع الهيه اين حرام بوده است.

چون اين ناظر به مقام ملاك است. ملاكش چون رفته خیلی بالا، رفته به مقام بهشت و رسول الله (ص) و مقام معراج و به آنجاها رفته، لذا ممكن است نه فقط اثبات بكنيم حرمت اعانه بر ظلم را در اين شريعت مقدسه، اثبات بكنيم با اين ملاكى كه ذكر شده، البته سند كه ندارد فعلا، با اين ملاكى كه ذكر شده، اين اصلا می خورد ملاكى كه در جميع انبياء باشد، جميع شرايط الهيه باشد. مثل اينكه در روايت دارد كه ما به اصطلاح بعث نبى الا بحرمة شرب الخمر مثلا. كه عده اى از امور مثل ربا، مثل زنا، ما بعث نبى، چيزهايى كه در تمام انبياء الهى حرام بوده است. شايد در اينجا مراد اين باشد كه اصولا خط انبياء الهى اين است. اصولا كلا. يا به قول عرب ها می گویند رسالة

السماء. خط مکتب های و حیانی اصولا عون ظالم بودن و اعانه ظالم در آنها حرام است. اختصاص به این شریعت مقدسه ندارد. این ملاک این قدر قوی است که در تمام انبیاء ثابت می شود.

س: روایت سنی شد دیگر

ج: بله، الان که عن عبدالله مسعود است، اما نمی دانیم قبلش از کجاست. نمی دانم روضه و فضائل شاذان چاپ شده یا نشده. و مستدرک اینجا نقل کرده حالا تقریبا مصدرش را کامل توضیح دادیم.

حدیث شماره ۲۶ عن قطب الراوندی فی لب اللباب عن النبی (ص)؛ عرض کردیم مناسب این بود که مثلا همین تحقیق کتاب مستدرک یا همین کتاب، چون لب اللباب را مرحوم آقای راوندی، قطب راوندی، از مصادر اهل سنت گرفته. بعضی هایش هم معین است مثلا از کتاب فلان، اربعین فلان، بعدش هم متفرقات است. خوب بود برای این جور کارها این روایات را در مصادر اهل سنت استخراج می کردند. من چون می گویم نکات تنویر هم می گویم.

یعنی اگر می خواستند در اینجا، مثلا در این کتاب مستدرک مثلا جامع الاحادیث آورده، در حاشیه خویش این بود یا مثلا در خود مستدرک، در حاشیه غیر از این که در لب اللباب گفته، بنویسند لب اللباب از کجا گرفته، از چه مصدر اهل سنت گرفته، و این را از مصادر اهل سنت استخراج می کردند.

قال لکعب بن عجره، عین و جیم و راء، کعب بن عجره، اعاذک الله من اماره السفهاء؛ که امیر باشند. فمن دخل علیهم فصدقهم فی کذبهم و اعانهم علی ظلمهم فلیس منی و لست منهم و لن یرد علی الحوض يوم القيامة. این البته اهل سنت نمی دانیم حالا این را نقل کردند در کجا آورده باشند! اما اینجا خیلی عجیب است.

یک حدیثی هست ما در بحث اصول هم متعرضش شدیم حالا غیر از بحث فقه. این در صحیح مسلم هست. عرض کردم در وقتش صحیح بخاری را ندیدم. در صحیح مسلم در بحث اوقات صلاة، پیغمبر اکرم (ص) به ابوذر می فرمایند که مبتلا می شوی به امرای سوء تقریبا مضمون این جوری. و به اصطلاح اینها سعی می کنند که نماز را دیر بخوانند. تو نماز را در خانه اول بخوان بعد بیا با اینها بخواند. این حدیثی که در باب اعاده صلاة هست این است که صلاة اگر فردی خواند بعد انسان جماعت. آقای خویی احتمال می دهند که کل این روایت ناظر به تقیه باشد. لکن پیگیری اش نکردند. احتمال ایشان قوی است یعنی که حدیث همین ابی ذر باشد، اصلش حدیث ابی ذر باشد.

.....
حدیث ابی ذر عرض کردم در کتاب صحیح مسلم آمده است. نووی، دو تا نون با دو تا واو، نووی که از بزرگان اهل سنت است، بله، در ذیل حدیث نوشته و هذا من دلائل اعجاز النبوه؛ این از معجزات پیغمبر (ص) است؛ چون خلفای بنی امیه نماز را دیر می خواندند. این که پیغمبر (ص) خبر داده این معلوم می شود که از اعجازهای پیغمبر (ص) است و از آینده خبر داده است.

حالا نووی مرد ملایی است انصافا. ایشان ازدواج هم نکرد تا هشتاد سالگی در مدرسه بود. انصافا مرد ملایی است، پرکار هم هست، کتاب های خیلی معروفی هم دارد. شافعی است انصافا هم انصافا مرد ملایی است. در خیلی از جهات صاحب نظر است ایشان. لکن خب دیگر می دانید که شما وقتی انسان خدا بصیرت به آدم قرار می دهد. خب بابا این که پیغمبر (ص) به ابوذر فرمودند، ابوذر که خلفای بنی امیه را درک نکرد. چه اعجاز، که خلفای بنی امیه، دارد که پیغمبر (ص) به ابوذر فرمود که با امرا مبتلا می شوی که نماز را عقب می اندازی. این امرایی که نماز را عقب می اندازند به قول ایشان خلفای بنی امیه که ابوذر آنها را درک نکرده است. چطور می شود جزو اعجاز نبوت باشد؟

و ما در وقت در بحث خودش در بحث نماز ظهر توضیح دادیم، اولین کسی که نماز را عقب انداخت عمر است. اینها می ترسند بگویند. الان سنی ها در مکه، می دانید مکه و مدینه خیلی عقب هستند. نیم ساعت بعد از اذان نماز می خوانند. زمانش هم این پهلوی مسجد پیغمبر (ص) روضه مبارکه یک فضای بازی هست، همین طور بوده، زمان پیغمبر (ص) یک فضای باز، بعد اضافه شده. این فضای بازی هست که الان از این چترها زدند، دیدید دیگر آقایان، این فضا زمان پیغمبر (ص) هم بوده. این فضای روضه که بود بعد فضا بود. آن وقت دو تا دیوار دارد که الان خب دیگر دور و برش چیز شده. یک دیوارش یک درجه و نیم از شمال و جنوب انحراف دارد. یک دیوارش دقیقا خط شمال و جنوب است.

پیغمبر (ص) از این دیوار تشخیص زوال می کردند. خیلی عجیب است حالا با اینکه فرض کنید مثلا در هند که ریاضیات و اینها بود، تشخیص زوال را با شاخص می کردند. میگویند در تاریخ اولین کسی که تشخیص زوال و ظهر را وقت نماز ظهر را، با دیوار انجام داده رسول الله (ص) است. اخیرا هم گرینویچ برداشته دیوار گذاشته. بهترین راه تشخیص ظهر همین دیوار است. شاخص نیست. چون اگر دیوار، همین در قم، خود ما، دیواری بسازیم درست روی نقطه شمال و جنوب، هر وقت سایه دو طرف دیوار منعدم شد ظهر است. چون شاخص اگر باشد منعدم نمی شود، در مثل ایران، در مثل اروپا، به کمترین حد خودش می رسد. اما در هر جای دنیا اگر دیواری رو به شمال و جنوب باشد، سر ظهر به استثنای قطب شمال و جنوب که حالا آن از بحث خارج است. سر ظهر هر جایی که زوال داریم نه اینکه مثل قطب شمال،

قطب شمال زوال ندارد، سه ماه خورشید می آید بالا، سه ماه می آید پایین، اصلا زوال به این معنای مصطلح ندارد. هر جایی که زوال باشد، بهترین راه تشخیص زوال دیوار است. می گویند اولین کسی هم که در تاریخ علمی بشر این کار را کرد رسول الله (ص) است.

آن وقت دقت بکنید دارد که حالا می خواهیم تصویر این قسمت را بکنیم. به نظرم در موطع مالک دارد. وقتی که سایه از دو طرف دیوار منعدم شد، یعنی نه این طرف سایه بود و نه آن طرف، این می شود ظهر. نه این طرف سایه و نه آن طرف. با شاخص نمی شود، اما با دیوار، شما الان، روی پشت بام خودتان، روی حیاط خودتان، یک دیوار درست بکنید رو به شمال و جنوب دقیق ظهر را می شود تشخیص داد. نه این طرفش سایه باشد و نه آن طرفش، این می شود ظهر. انعدام سایه از دو طرف.

آن وقت دارد که به نظرم موطع مالک دارد، حالا نگاه بکنید، نوشته که وقتی که سایه در یک طرف می آمد به مقدار یک قطیفه. عبارتش قطیفه دارد. تقریباً به اندازه این جانمازهایی که ما داریم که در روایات ما هم دو وجب. این دو وجب اصلش آن است. که الان در حدود نیم ساعت می شود. دارد که عمر صبر می کرد چون دیگر مشغول کار بودند، مراجعات و اینها. تا حدود یک قطیفه یعنی یک طرف دیوار، که طبیعتاً طرف شرقی می شود، چون دیوار وقتی می خواهد یک قطیفه طرف غرب می رود، خورشید به طرف غرب می رود. به اندازه یک قطیفه یعنی به اندازه یک جا نمازی سایه درست می شد از دیوار، یعنی از زوال تا این مقدار می گذشت. آن وقت عمر برای نماز می آمد. دقت می کنید؟

چقدر این مطلب انصافش خیلی عجیب است. بینی و بین الله. حالا آن آقای نووی بد فهمیده است. پیغمبر (ص) خطاب به ابوذر می کند که بعد از این افرادی می آیند نماز ظهر را عقب می اندازند. آنوقت لکن تو نماز را در همان وقت خودش بخوان. زوال بخوان. آن وقت هم می خواهند پیغمبر (ص) بفرمایند باز هم آن وحدت مسلمین، جامعه اسلامی را به هم نریز. باز هم وقت نماز که شد که آن امیر آمد نماز بخواند، شما هم با امیر با جماعت مسلمین نماز را بخوان. دقت می کنید؟

لذا یک احتمال کلی دارد. آقای خویی تحلیل نکردند اصول ایشان را نگاه بکنید، احتمال کلی دادند که شاید اصلاً این روایت تقیه باشد. اصلاً روایت اعاده نماز من صلی فردی، یا جماعة، نه اینکه این خودش استحباب دارد فی نفسه. مثلاً اول ظهر اذان تا گفت شما نماز ظهر را خواندی، آمدی مسجد تازه امام جماعت می خواهد نماز جماعت بخواند. اول وقت هم هست، می خواهد اذان و اقامه بگوید. بگوییم این استحباب دارد. ممکن است این ثابت نشود. خالی از خدشه نباشد.

.....

پس دقت بکنید. قال لكعب بن عجره اعاذك الله من امارۃ السفهاء؛ من می خواستم مقدمات را بگویم. این معلوم می شود که پیغمبر (ص) دارند به کعب می فرمایند که تو امارت سفهاء را درک می کنی. مثل همان جایی که به ابوذر فرمودند که تو درک می کنی. امرایی که يؤخرون الصلاة انها فی ۴۵:۵۶ نه اینکه خلفای بنی امیه که نووی برداشت گفت. اصلاً ابوذر زمان عثمان شهید شد دیگر. ۴۶:۰۲ بعد هم بیرون کرد حضرت را، غسل دادند ابوذر را بعد هم به ربه، در ربه در زمان عثمان ابوذر فوت کرد. این طور نبود به زمان حتی به امیر المومنین (ع) هم برسد چه برسد به زمان بنی امیه.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین